



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۴ | ۸ خرداد ۱۳۹۹

نوجوان
باز



من همیشه به برادرم می‌گم می‌دونی که چی ما را مجبور به مشارکت کرد؟ همان زمانی که پدر مشکل مالی برای خرید دو تا دوچرخه نداشت، اما به دونه خرید. ما صبر و مشارکت رو یاد گرفتیم

«مثل ماه» چگونه درآمد؟

دوستانم از طرف برنامه زنگ زدن و زمان زیادی هم نبود. حدود دو هفته، زنگ زدن و گفتن که تیتراژ پایانی را می‌تونی بخوانی؟ البته کارهای بنده را شنیده بودن. و من با دوستان و همکارانم مشورت کردم و کار رو شروع کردیم. و کارهای مشابه رو بررسی کردیم و فضای شعری و محتوایی رو از نظر گذروندیم. و ترانه را هم خودم سرودم و خیلی ناگهانی بند اول رو شروع کردیم. از حسین نجابت و علی وحید و همه همکارانی که کمک کردن خیلی تشکر می‌کنم.



عکس: محسن عطایی

صمیمانه با خواننده جوان «مثل ماه»، امیر تیموری

می‌خواهم ستاره دنباله دار باشم

گفت‌وگو:
فاطمه
کریمی



نوجوانی خود را چگونه می‌گذرانید؟

از نوجوانی خودم راضی‌ام. در کل دوست داشتم چیزهای جدید رو کشف کنم، با وجود این که خیلی از پدر و مادرها دوست دارن به حرفشون گوش کنن و حتی توصیه هم می‌کنن که یک رشته رو دنبال کن؛ اما من دوست داشتم که همه چی رو تست و کشف کنم، مثلاً یک سالی ورزش رزمی کار کردم و تنیس و بعد هم مدتی دوچرخه‌سواری و فوتسال و فوتبال و اتفاقاً بیشتر از همین تنوع بود که لذت می‌بردم.

در مطالعه هم همین‌طور بود. مثلاً اگر کسی به من می‌گفت فلان رمان تاریخی رو خوندم و خیلی خوب بود، من هم اون رو مطالعه می‌کردم.

از چه زمانی هنر وارد زندگی شما شد؟

قطعاً خانواده من کم‌تاثیر نداشت، چون اولین بار کتاب رو در دست پدر و مادرم دیدم و در منزل ما یک قفسه کتاب بزرگ بود و پیرا آثار بزرگان ادب قدیم و جدید. مادرم همیشه رمان مطالعه می‌کرد و پدرم شعر، البته چراغ موسیقی هم همیشه در

خیلی‌ها هستند که برای رسیدن به بالای نردبان موفقیت، پله‌ها را یکی یکی طی می‌کنند. این ضرب‌المثل را هم قبول دارند که «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازم» و این توصیه به صبر، در زندگی‌شان جاری است. مثلاً همین امیر تیموری که مهمان این هفته نوجوانه شده است.

منزل ما روشن بود.

من به چیزهایی که در زندگی‌م فکرمی‌کردم یا بازیگری بودیا خوانندگی یا شاعری. مثلاً شب‌های منزل ما خلوت تر بود و من ساعت‌ها در حیاط خانه، ستاره‌ها را می‌دیدم و از این منظره لذت می‌بردم و اینجا اولین جایی بود که من به شعر و شاعری علاقه پیدا کردم. اما وقتی جدی‌تر شد که در یک جشنواره شعر شرکت کردم و نفر اول جشنواره شدم. جایزه این جشنواره هم جالب بود، یادم هست که ۵ هزار تومان بن کتاب دادند و حق استفاده از یک جلسه شعر در حوزه هنری. در اون جلسه استاد عباس براتی تشریف داشتن که البته ایشون اولین معلم شعر بنده هم بودند.

به نظر شما دوره نوجوانی، دوره تست همه تجربه هاست؟

به نظرم همیشه احساسات ما جلوتر از خودمون می‌ره، با این که میدونیم شاید این راه غلط باشد، اما دوست داریم بدونیم چیه! بنده در حوزه گویندگی افتخار شاگردی مرحوم استاد مهران دوستی رو

داشتم و چندین بار هم کار رادیویی انجام دادم و در حوزه موسیقی هم شاگرد استاد ایرج خواجه امیری بودم. اینجا قصد ندارم فعالیت‌های خودم را بازگو کنم، اما باید از یک دوره‌ای به بعد تصمیم‌گیری که در یک حرفه باشی و ماندگار بشوی، چون اگر قرار باشه که همه چیز رو تست کنی، اونوقت از هیچ چیزی نمی‌تونی درست لذت ببری.

تجربه موسیقی برای شما چگونه بود؟
شد؟ اولین قطعه‌ای که منتشر کردید چه زمانی بود؟

من یک خواننده ام و ساز هم می‌زنم، اما اگر قرار باشد هم تنظیم کننده باشم، هم نوازنده، هم میکس مسترو صدا بردار، نمی‌توانم همه را با هم انجام بدم. ولی همونطور که گفتم چون موسیقی و شنیدن آواز خواننده‌های بزرگ توی خونه ما همیشه وجود داشت از همون کودکی به موسیقی هم علاقه‌مند شدم. اما سال ۱۳۹۰ بود که یک بازخوانی از نوحه‌ای قدیمی انجام دادم - که اولین قطعه بنده در استودیو بود - بسیار حس خوب و لذتبخشی داشتم، شاید اثر درخشانی نشد، اما خاطرات زیادی رو برام رقم زد.

چرا هیچ وقت یک ترک خیلی متفاوت ارائه نکردین که به قول معروف چشم بازار رو کور کنه؟

من خیلی حوزه‌ها را تست کردم، اما باید

مخاطب بدانند که با چه خواننده‌ای و با چه سبکی طرف است. اگر بگم که دوست نداشتم که دیده بشم، قطعاً دروغه! چرا که هیچ‌کسی نیست که از دیده شدن بدش بیاد. اما یک تعریفی از ستاره شدن داشتم، این که ستاره شدن فقط در لحظه است. دوست داشتم ستاره دنباله دار و ماندگار باشم. من فکر می‌کنم هنر پاسخ درستی است که به نیاز ماندگار شدن و ثبت شدن در تاریخ می‌دیم. و من دوست دارم پس از مرگم باز هم ماندگار باشم.

من شعر می‌نویسم و آواز و موزیک کار می‌کنم که از من چیزی به یادگار بمونه.

الان همه چیز زندگی شما به نظر رویایی

بوده، یعنی هیچ مانعی سر راهتون نبوده؟

من همیشه به برادرم می‌گم می‌دونی که چی ما را مجبور به مشارکت کرد؟ همان زمانی که پدر مشکل مالی برای خرید دو تا دوچرخه نداشت، اما به دونه خرید. ما صبر و مشارکت رو یاد گرفتیم. ما به غریزه‌مون زندگی می‌کنیم و برای همه چیز به آموزش احتیاج داریم. ما باید مشارکت و فکر و تماشا کردن را یاد بگیریم. و من واقعاً در زندگی سعی می‌کنم که نگاه کنم.

بعضی اوقات لازمه مسیرت رو تغییر بدی. گاهی لازمه روی گوشی ذهنت اپلیکیشن جدید نصب کنی. بعضی وقت‌ها هم اصلاً موبایل حافظه نداره، باید به سری برنامه‌ها را پاک کنی تا برنامه دلخواه نصب بشه. تست کردن هزینه داره دیگه. موی سپید را فلکم رایگان نداد.

این رشته را به نقد جوانی خریده‌ام.

حرف آخر؟

توصیه‌ام به نوجوان‌ها این است که یک خطی را در یک زمانی برای خودشون تصور کنند و تنگ نظر هم نباشند. مثلاً اگر در پنج سال آینده مجری خوبی نشدند، دنبال کار دیگه‌ای برونند. و به نظر من، یک شیطان درون داریم که همیشه می‌گه بدو، وقت نداره، نمی‌ذاره آروم باشیم. در حالی که احساس ما می‌گه صبر کن، ببین، زندگی کن. اصلاً عجله کردن، سبک زندگی درستی نیست.



می‌خواستم کسانی که کار رو می‌شنون دوست داشته باشن و هرچه تعداد بیشتر باشه طبیعتاً لذت بخش تره. خدا رو شکر مثل ماه شنیده شد. اما چون فعالیت‌م در فضای مجازی مرتب نیست، نمی‌تونم تشخیص بدم که چه کسانی اون را شنیدن. با این حال بازخوردهای زیادی در صفحات مجازی داشت و امیدوارم هر کسی شنیده، لذت برده باشه.